



پیوند خوشاوندی، امکان آشنائی با زندگی، رفتارهای خانوادگی و اجتماعی بیشتری را برای نزدیکان شهید فراهم آورده است که در این گفتگو برخی از آنان از زبان شوهر خواهر شهید مورد بررسی قرار گرفته است.

«شهید هاشمی نژاد و سلوک اجتماعی»  
در گفت و شنود شاهد یاران با علی فاتح

## ویژگی بارز ایشان ساده زیستی بود...

را آگاه کنند که اینها نقاط انحرافی دارند و این برای عوام مردم و حتی بعضی از خواص مشکل بود که این را بپذیرند، چون می‌دیدند که اینها با قرآن و نهج‌الابلاغه به میدان آمده‌اند و تا وقتی هم که به کارهای خطرناک دست نزدند، جامعه اینها را نشناختند.

واکنش ایشان نسبت به انتقادات برخی از روحانیون چه بود؟ رفتارشان با همه روحانیون بسیار محترمانه بود. علما هم برای ایشان احترام فوق‌العاده‌ای قائل بودند.

از رابطه شهید هاشمی نژاد با امام خاخره‌ای دارید؟

در زمینه امور حفاظتی که همه نگران امام بودند، شهید هاشمی نژاد می‌گفتند امام فرموده‌اند: «نگران من نباشید. من به فوت طبیعی از دنیا خواهم رفت».

نگاه ایشان به شهادت و حفاظت چگونه بود؟

ایشان انگار مطلع بودند که شهید می‌شوند، چون یک مقدار کارهایشان را ردیف کرده بودند. می‌دانید که ایشان دو همسر داشتند. خانه‌ها را به نام هر یک از آنها کرده بودند که بعد مشکلی پیش نیاید. همیشه می‌گفتند هر چه که مقدر باشد همان خواهد شد. همان مائتین پیکان کهنه‌شان را هم وصیت کرده بودند که بفروشد و صرف امور خیریه کنند.

شهید هاشمی نژاد و آقای ابطی، هم با یکدیگر خوشاوند و هم، همراه و همکار بودند. چه شد که شهید هاشمی نژاد نسبت به ایشان موضع مخالف گرفتند؟

شهید هاشمی نژاد معتقد بودند که باید با رژیم شاه مبارزه کرد و خط امام را در پیش گرفته بودند، اما آقای ابطی می‌گفتند که باید تقیه کرد، فایده‌ای ندارد، باید مماشات کرد. ولی شهید هاشمی نژاد مثل امام بودند که می‌گفتند باید حقایق را گفت و عواقبش را هم تحمل کرد. «کانون بحث و انتقاد دینی» را هم رها کردند، چون فکر می‌کردند اگر به همان شکل ادامه دهند، به نوعی مؤید افکار آقای ابطی خواهد بود.

آیا از برخورد شهید هاشمی نژاد به مادرشان چیزی به یادتان هست؟

مادر ایشان چندین سال بیمار بودند و در نتیجه باید چند ماهی مشهود می‌بودند و در آن چند ماهی که مشهود بودند، بسیار از ایشان پرستاری و مراقبت می‌کردند.

چگونه از شهادت ایشان باخبر شدید؟

در قم بودم و از طریق رادیو خبر را دریافت کردم. خبر شهادت ایشان در حوزه‌ها آثار زیادی را بر جا گذاشت.

شما پس از شهادت ایشان، نام انتشاراتتان را به نام ایشان تغییر دادید. آیا کتاب‌های ایشان را هم چاپ می‌کردید یا صرفاً استفاده از نام ایشان بود؟

خیر، اولویت کار ما چاپ و تجدید چاپ کتاب‌های شهید هاشمی نژاد بود، به خصوص کتاب «مناظره دکتر و پیر» که همزمان چند ناشر چاپ می‌کردند و حتی به چاپ بیستم هم رسید. ■

ایشان با شهامت و شجاعت بی نظیری مسائلی را عنوان و به رژیم اعتراض کردند که منجر به این شد که ایشان را دستگیر کنند که فرمودند من خودم می‌ایم و ضرورتی نیست که دستگیرم کنید. همین موجب شد که ایشان را از منبر پائین نکشیدند و بیرون از مجلس ایستادند و به محض اینکه ایشان از مجلس بیرون آمدند، خواستند ایشان را دستگیر کنند که مردم شلوغ کردند و ریختند و یک کسی چرخ را پرت کرد به طرف مأموران و آنها هم تیراندازی کردند که یک نفر شهید و دو سه نفری مجروح شدند.

از زلزله طمس و فعالیت‌های ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

ایشان در زلزله طمس هم حضور داشتند و شب و روز زحمت می‌کشیدند و تمام نیروها را هماهنگ می‌کردند که منسجم باشند و با هم فعالیت کنند که پیشرفت کاری بیشتری باشد.

نقش شهید هاشمی نژاد در تدارک ازدواج شما با خانواده ایشان چه بود؟

همه چیز را ساده و سهل برگزار کردند. مسئله‌ای که ایشان خیلی تشویق کردند این بود که مرحوم مادر ما تمایل داشتند که ما

شیخ محمد واله، از علما و از اولیاءالله و فردی ممتاز در حوزه، بعد از شهادت شهید هاشمی نژاد نقل کردند که شبی تا صبح در خدمت یکی از اولیاءالله بودم و آن آقا از کشف و کرامات و معجزات سخن می‌گفت، منجمله از تشرف شهید هاشمی نژاد خدمت امام رضا(ع) نقل می‌کرد. ایشان می‌گویند که من بعد آمدم خدمت شهید هاشمی نژاد و گفتم که چنین نقلی درباره شما هست. به محض اینکه این حرف را زدم، رنگ ایشان پرید و ناراحت شد و طفره رفت، نه تأیید کرد و نه تکذیب کرد. بعد ایشان می‌گویند: «آقای سید عبدالکریم! اگر شما این را رد کنید، به این معناست که آن مطالبی را که آن آقا برای من تعریف کرده، همگی رد شده است.» ایشان می‌گویند این را که گفتم، شهید هاشمی نژاد به ناچار اظهار کرد: «این مطلبی نیست که جانی پخش و گفته شود و یا امتیاز آن چنانی باشد. حالا انسان در یک شرایطی مورد عنایتی و تفضلی قرار می‌گیرد.» و بالاخره با هزار زحمت و با اینکه نمی‌خواستند کسی متوجه شود، این را تأیید کردند که چنین تشرفی حاصل شده.

انگشت طلا داشته باشیم و من زیربار نرفتم و شهید هاشمی نژاد وقتی متوجه شدند، خیلی خوشحال شدند و از من تشکر کردند.

برخورد شهید هاشمی نژاد با گروه‌های سیاسی و به ویژه منافقین چگونه بود؟

ماهیت منافقین از ابتدا برای ایشان روشن بود، ولی برای عده‌ای روشن نبود و برای ایشان خیلی زحمت داشت که بخوانند نقاب از چهره اینها بردارند، ولی تمام سعی خود را می‌کردند که افرادی

نخستین آشنائی شما با شهید هاشمی نژاد از کی بود؟ از سال ۱۳۴۵ از «کانون بحث و انتقاد» که ایشان تأسیس کرده بودند. من ۲۳ سال داشتم. روزهای جمعه در آنجا برنامه بود که هر کس سئوالی داشت به آنجا می‌رفت و ایشان پاسخگوی سئوالات دینی جوانان بودند.

آیا این آشنائی سبب ازدواج شما با صبیبه ایشان بود؟

ازدواج ما سه چهار سال بعد صورت گرفت و قطعاً این آشنائی موجب آشنائی ایشان با رفتار و سلوک من بود و زمینه را مساعد کرد.

از سلوک و رفتار ایشان و ویژگی‌های بارزشان نکاتی را ذکر کنید

به نظر من بارزترین ویژگی ایشان ساده‌زیستی‌شان بود، به شکلی که اگر حتی منسوبین ایشان هم سفره تجملاتی می‌انداختند، از چهره ایشان مخالفتشان پیدا بود و صراحتاً انتقاد می‌کردند. ایشان زندگی‌شان را به احتمال قریب به یقین از حق‌التألیف‌های خود مأمین می‌کردند. یک پیکان کار داشتند که هر چه اصرار کردند، آن را تغییر نداد.

خاطراتی را از شهید هاشمی نژاد نقل کنید.

در مشهد حاج آقائی بودند به نام شیخ محمد واله که از علما و از اولیاءالله و فردی ممتاز در حوزه بودند. بعد از شهادت شهید هاشمی نژاد نقل کردند که شبی تا صبح در خدمت یکی از اولیاءالله بودم و آن آقا از کشف و کرامات و معجزات سخن می‌گفت، منجمله از تشرف شهید هاشمی نژاد خدمت امام رضا(ع) نقل می‌کرد. ایشان می‌گویند که من بعد آمدم خدمت شهید هاشمی نژاد و گفتم که چنین نقلی درباره شما هست. به محض اینکه این حرف را زدم، رنگ ایشان پرید و ناراحت شد و طفره رفت، نه تأیید کرد و نه تکذیب کرد. بعد ایشان می‌گویند: «آقای سید عبدالکریم! اگر شما این را رد کنید، به این معناست که آن مطالبی را که آن آقا برای من تعریف کرده، همگی رد شده است.» ایشان می‌گویند این را که گفتم، شهید هاشمی نژاد به ناچار اظهار کرد: «این مطلبی نیست که جانی پخش و گفته شود و یا امتیاز آن چنانی باشد. حالا انسان در یک شرایطی مورد عنایتی و تفضلی قرار می‌گیرد.» و بالاخره با هزار زحمت و با اینکه نمی‌خواستند کسی متوجه شود، این را تأیید کردند که چنین تشرفی حاصل شده.

آقای واله می‌گفتند: «یک بار ایشان مرا به شام دعوت کرد و بعد از شام با لحن بسیار ملایم و شیرینی گفت که فلانی! شما بالای منبر این حرف را زده‌اید که تصور می‌کنم درست نیست.» من وقتی فکر کردم دیدم حق با ایشان است و گفتم اصلاح می‌کنم. منظورشان این بود که برای تذکری به این کوچکی، آقای واله را دعوت به شام کردند و بعد هم با آن لحن ملایم گوشزد کردند. حادثه مسجد فیل چگونه شروع شد و رژیم چرا تا آن حد حساسیت به خرج داد؟